

## تحلیل کاربرد و ساختار صفت‌های اشاره، پرسشی و تعجبی در

### متون فارسی

غلامرضا مستعلی پارسا\*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

احمد سبحانی درگاه\*\*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

حبیب صفرزاده\*\*\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان خراسان شمالی، بجنورد، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۰۱)

### چکیده

صفت یکی از مقوله‌های زبان فارسی است که انواعی دارد و از زوایای مختلف مورد بحث قرار می‌گیرد. صفت‌های اشاره، پرسشی و تعجبی جزء صفت‌های غیربیانی هستند که چه از نظر ساختار و چه کاربرد، از گذشته تاکنون با تحولاتی مواجه شده‌است. گاه کاربرد و ساختار پیشین را حفظ کرده‌است و با همان شیوه ادامه حیات داده‌اند، گاه نیز با تحولات اندک یا فراوان نسبت به دوره‌های پیشین، وارد حوزه زبان شده‌اند. تحلیل این صفت‌های سه‌گانه، با در نظر گرفتن سیر تاریخی آثار، واقعیات تازه‌ای را فراروی خوانندگان قرار می‌دهد. این مقاله ذکر نمونه‌های متعددی از متونی که غالباً اثر برجسته عصر خویش هستند، از یک سو، شکل کاربرد یا ساختار این صفت‌ها را تحلیل کرده‌است و از دیگر سو، این امکان پیش روی خواننده قرار گرفته تا خود، تفاوت‌ها و طباق‌های هر دوره‌ای را نسبت به دوره پیشین دریابد و چون تحلیل مقوله‌های دستوری به میدان وسیعی نیاز دارد، پژوهندگان این مقاله را بر آن داشته تا پژوهش میدانی خود را گسترده‌تر کنند و آثار متعددی را بررسی نمایند.

واژگان کلیدی: صفت، تحلیل، اشاره، پرسشی، تعجبی.

\* E-mail: mastali.parsa@gmail.com (نویسنده مسئول)

\*\* E-mail: Ahmadsobhani1@yahoo.com

\*\*\* E-mail: Safarzadeh\_h22@yahoo.com

## مقدمه

صفت‌ها موضوعات گونه‌گونی دارند که دست‌نویسان بر هر موضوعی نقدها و تحلیل‌های فراوانی نوشته‌اند؛ موضوعاتی چون صفت‌های بیانی و شاخه‌های آن، یعنی مطلق، فاعلی، مفعولی، نسبی و لیاقت، صفت غیربیانی مبهم، صفت بیانی از نظر سنجش (تفضیلی و عالی)، صفت‌های شمارشی اصلی، ترتیبی، کسری، توزیعی و... اما آنچه پژوهشگران این مقاله را بر آن داشته تا درباره این صفت‌های سه‌گانه (اشاره، پرسشی و تعجبی) تأمل کنند، ویژگی سهل و ممتنع آن‌هاست. هرچند تحلیل این صفت‌ها به‌ظاهر سهل می‌نماید، ولی بررسی علمی، دقیق و ریزبینانه آن‌ها، کاری بس صعب و طاقت‌فرساست.

در این مقاله، کار پژوهشی بر اساس نظریه نظام‌مند دستوری خاصی صورت نگرفته‌است. گاهی بر اساس نظریه علمی ساختگرا، یعنی توصیف‌رو ساخت (Surface structure) و الگوهای ظاهری زبان است و گاهی بر اساس دستور سنتی یا معنی‌گرا به ژرف‌ساخت (Deep structure) الگوهای زبانی نظر دارد. داده‌های این پژوهش گاهی شعر و گاهی نثر است و فرقی نمی‌کند که شعر کهن باشد یا شعر نو و نثر ادبی یا علمی باشد یا فارسی معیار یا فارسی گفتاری عامیانه. هرچه هست، تحلیل الگوهای ساخت صفت و کاربرد آن‌هاست که پژوهشگران در هر بستری که نمونه مناسبی یافته‌اند، به بررسی و تحلیل آن پرداخته‌اند. چون مبنای کار این مقاله، بررسی کاربرد و ساختار صفت‌ها در دوره‌های گوناگون است که میدان وسیعی برای تحقیق نیاز است. بنابراین، محدود کردن چنین پژوهشی در حد یک یا دو اثر و یا در حد یک یا دو قرن، عملاً امکان‌پذیر نیست. تبیین و تحلیل کاربرد و ساختار این صفت‌ها با ذکر مثال‌های گوناگون، چه از متون نظم و چه نثر، دغدغه اصلی پژوهشگران بوده‌است، اما برای اینکه جریان تحول، شفاف‌تر و روشن‌تر فراروی خوانندگان قرار گیرد، به سیر تاریخی آثار توجه شده‌است.

## ۱- بیان مسئله

الف) آیا تغییر و تحول صفت‌های اشاره، پرسشی و تعجبی فقط در شکل کاربرد آن‌ها اتفاق افتاده‌است یا اینکه الگوهای ساخت آن‌ها را هم شامل می‌شود؟

ب) بسامد هر یک از این صفت‌ها، در کدام دوره چشمگیرتر بوده‌است و در کدام دوره افول کرده یا اصلاً اثری از آن‌ها نبوده‌است؟

ج) آیا تغییرات و تحولات صفت‌های اشاره، پرسشی و تعجیبی فقط به متون نظم و نثر ادبی مربوط می‌شود یا اینکه در بافت عادی زبان و نوشته‌های آموزشی معیار نیز چنین تحولی را می‌توان به روشنی دید؟

## ۲- پیشینه پژوهش

پژوهش درباره کاربرد، ساختار و تحول صفت‌های اشاره، پرسشی و تعجیبی، آن هم به صورت مقایسه‌ای در زبان فارسی پیشینه‌ای ندارد و اصلاً تحقیق گسترده و مبسوطی در این زمینه یافت نمی‌شود. خسرو فرشیدورد درباره صفت و گروه وصفی و تحول آن، موارد پراکنده‌ای را در گذشته و حال شاهد مثال آورده است (ر.ک؛ فرشیدورد، ۱۳۹۰: ۱۰۷-۱۳۰). خانلری درباره صفت اشاره و تحولات مربوط به آن، توضیح و تحلیل مختصری ارائه کرده است (ر.ک؛ ناتل خانلری، ۱۳۶۶: ۱۲۴-۱۲۷). سایر دستوره‌های تاریخی زبان فارسی هم کم‌وبیش مطالبی در این زمینه دارند، اما تحلیل این صفت‌ها در سیر تاریخی آثار، تحقیقی بکر است و نمونه‌ای برای آن نمی‌توان یافت.

## ۳- تحلیل صفت اشاره از نظر کاربرد و ساختار

۱- استفاده از صفت‌های اشاره مرگب با ساخت‌های تازه و بدیع، در چند قرن اخیر بیش از دوره‌های پیشین است. در دوره‌های پیشین، این صفت‌ها بیشتر کاربرد قیدی داشتند؛ صفت‌هایی مانند «این جور، آن جور، این طور، آن طور، این نوع، همچو، همچون، این گونه، آن گونه، این قدر، آن قدر، آن همه، این همه و...». از بین این صفت‌های اشاره مرگب، تنها صفت‌های معدودی مثل «این همه» و «آن همه» در متون قدیمی در جایگاه صفت دیده شده‌اند و مابقی صفت‌ها یا اصلاً کاربرد نداشتند یا بسیار کمیاب هستند. غیر از «این همه» و «آن همه»، صفت‌های مرگبی چون «این طور، آن طور، این جور، این گونه، این قدر...» چنان با استقبال عمومی مواجه شده‌اند که از متون ادبی فراتر رفته‌اند و به زبان روزمره هم راه یافته‌اند؛ نمونه‌هایی مثل: «این جور آدم تا به حال ندیده بودم»، «این گونه درس خواندن، آدم را کلافه می‌کند» و «این طور غذا خوردن، شایسته نیست»؛ مانند:

«این همه عجز ز اشکال قدر ممکن نیست که شما مشکل این غم به هنر بگشایید»  
(خاقانی شروانی، ۱۳۶۹: ۷۰).

- «از کار فلک عجب توان داشت با آن همه مهر محض کین است»  
(رونی، ۱۳۸۲: ۱۰).
- «از این نوع طاعت نیاید به کار برو عذر تقصیر طاعت بیار»  
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۶: ۴۵).
- «آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود عاقبت در قدم باد بهار آخر شد»  
(حافظ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۶).
- «زیان را تو برداشتی، سود را چرخ شگفتی است این گونه بازار گانی»  
(اعتصامی، ۱۳۷۳: ۴۱).
- «چنان بریدی از ما که کس نشان ندهد به هیچ طایری این گونه تیزبالی را»  
(ایرج میرزا، ۱۳۴۲: ۴۸).
- «رو توشبی در ثناتر او که بینی هیچ شهی این قدر سپاه ندارد»  
(همان: ۱۰۲).
- «مردم از درد تو- دور از تو- و داغم از غیر که رساند به تو این گونه خبرها گستاخ»  
(غالب دهلوی، ۱۳۸۹: ۱۱۳).
- «این گنبد گردان به رخ شاه تو نازد با آن همه خورشید و مه و ثابت و سیار»  
(فراهانی، ۱۳۸۰: ۸۱).

\*\*\*\*\*

«گفتش ای مسکین غلط اینک از این جا کرده‌ای

آن همه برگ و نوا دانی که آنجا از کجاست»  
(انوری، ۱۳۳۷: ۱۵۵).

بسی شب با مهی بودم کجا شد آن همه شبها

کنون هم هست شب، لیکن سیاه از دود یاربها»  
(دهلوی، ۱۳۴۳: ۶۹).

- «به زاری در آمد که باوجود این همه شهد و غسل، مرا چه قدر و محل که آنرا بگذاری»  
(جامی، ۱۳۹۵: ۱۵۰).

- «اهل فن می دانند که کمتر کسی است که در نوشتن این قدر قدرت داشته باشد» (مستوفی،  
۱۳۸۹: ۴۸).

- «و چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می‌رفتم و به کویر برمی‌گشتم، از آن همه زیبایی‌ها... محروم‌تر می‌شدم» (شریعتی، ۱۳۴۹: ۸۸).

- «و صفای اهورایی آن همه زیبایی‌ها که درونم را پُر از خدا می‌کرد؛ به این علم عددیین مصلحت‌اندیش آلود» (همان: ۸۸).

۲- صفت‌های اشاره جزء وابسته‌های پیشین گروه اسمی هستند؛ یعنی پیش از هسته (موصوف) می‌آیند و موصوف خود را با اشاره کردن وصف می‌کنند؛ مثل «این کتاب، همان آدم، این جور رفتار، این قدر لباس، آن همه حرف و ...». از بین همه این صفت‌های اشاره، تنها دو صفت «چنین» و «چنان» گاهی در جایگاه وابسته پسین قرار می‌گیرند و در این موقعیت هم، موصوف خود را که پیش از آن‌ها آمده است، توصیف می‌کنند؛ مانند: «مردی چنین تا به حال ندیده‌ام» (در حقیقت: چنین مردی). لازم به ذکر است که این شیوه کاربرد، در آثار چند قرن اخیر نسبت به دوره‌های پیشین بسامد بالاتری دارد؛ مثلاً:

«نعمت‌الله شد نهان از چشم ما	سال‌ها یاری چنین پیدا شود»
(ولی، ۱۳۸۹: ۷۱۶).	
«دردی دارم دوا ندارد	با درد چنین دوا ننگجد»
(همان: ۴۸۴).	
«شبی چنین من و یاری گزیده از خوبان	چنان که حور بهشت از کواعب اثواب»
(فراهانی، ۱۳۸۰: ۹۸).	
«فخر کردم که در زمانه ما	هست مردی چنین میانه ما»
(بهار، ۱۳۶۵: ۸۰).	

\*\*\*\*\*

«اگر به عمری یاری چنین به دست آرم	بدانم آنگه با وی چه کار باید کرد»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۳).	
«به جشن‌های چنین و بعیدهای چنان	کشیده طبع تو از جام و ساغر آتش و آب»
(رونی، ۱۳۸۲: ۲۷).	
«قدی چنان که بُود ماه چرخ و سرو بلند	رخ‌ی چنان که بُود بار سرو و ماه منیر»
(امیر معزی، ۱۳۴۱: ۱۸۱).	

\*\*\*\*\*

«چون من گدای بی نشان، مشکل بود یاری چنان

سلطان کجا عیش نهران با رند بازاری کند»  
(حافظ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۹۱).

«از کفم یاری چنان این چرخ کج بنیاد بُرد

داغ‌ها دارم به دل زین چرخ کج بنیاد من»  
(بهار، ۱۳۶۵: ۲۵).

«شبی چنان که تو گویی جهان شعبده‌باز

بر آستین فلک دوخت دامنِ اختر»  
(قائمی، ۱۳۸۷: ۸۰).

۳- نشانه‌های اشاره گاهی با «ی» همراه می‌شوند و واژه غیر ساده‌ای می‌سازند که معمولاً در نقش قیدی، مفعولی، مسندی و... به کار گرفته می‌شوند؛ واژه‌هایی مثل «این چینی، آن چنانی، این جوری، این همانی (تشبیه)...»؛ مانند؛ «آن چنانی حرف می‌زند که کیف می‌کنی!» (قید)، «این چینی را دیگر ندیده بودم» (مفعول)، «حرف این چینی، دیگر نوبر است!» (وابسته پسین) و «این جوری به من نگاه نکن» (قید). این کاربرد در یکی دو دهه اخیر نسبت به دوره‌های پیشین فعال‌تر و پُربسامدتر است. چنان‌که در مثال‌های فوق دیده می‌شود، بیشتر به زبان روزمره گفتاری اختصاص دارد تا به متون ادبی؛ مانند:

«نیستی واصلان وصلِ خداست      این چینی واصلان یا رب کجاست؟»

(عطارد نیشابوری، ۱۳۸۴: ۱۹۸).

«شده در عین این دنیا چینی      کجا اسرار خود این جا بینی»

(همان: ۱۹۷).

«ملایک بین بزاییده ز دیوان      نزاید این چینی، آن چنانی»

(مولوی، ۱۳۷۴: ۲۴۳).

«ما جواب آن چنان شعر چینی گفته باز      شعر تو آواز داوود آن ما آن را صدا»

(سنایی غزنوی، ۱۳۳۶: ۲۸۲).

«آن چنانی نشسته اندر دل      که نفس هم در آن نمی‌گنجد»

(دهلوی، ۱۳۴۳: ۱۸۰).

۴- می‌دانید که صفت مبهم، موصوف خود را با ابهام و از روی ناشناختگی وصف می‌کند و صفت اشاره موصوف خود را از روی شناختگی و معرفه بودن وصف می‌نماید. اما گاهی نوعی شالوده‌شکنی در صفت‌ها اتفاق می‌افتد؛ مثلاً موصوفی یافت می‌شود که در آن واحد، هم صفت مبهم و هم صفت اشاره می‌پذیرد، اگرچه معمولاً آمدن وابسته دیگری قبل از صفت‌های اشاره ممکن نیست، اما گاهی چنین موضوعی اتفاق می‌افتد؛ مثل: «هر آن کس»، «همه این آدم‌ها» و «هر آن عاشق». این شیوه کاربرد بیشتر به متون قدیمی اختصاص دارد و در ادبیات معاصر بسیار کمیاب و در زبان محاوره، نایاب است؛ مانند:

- «از وی هر آن نگار که پیدا شود، کند، کار هزار کس به یکی لحظه چون نگار»  
(سوزی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۵۴).
- «هر آن عاشق که پُر عشق است جانش بُود معشوق نغز این داستانش»  
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۴: ۱۸۰).
- «زِ کان لطفش گویی بر او نشانده بُود هر آن جواهر محزون که حق تعالی داشت»  
(سیف فرغانی، ۱۳۹۲: ۳۵۳).
- «هر آن نسیم که از کوی یار برخیزد زِ بوی او دل و جان را خماری برخیزد»  
(همان، ۳۸۳).
- «بُود مجموعه اسماء، هر آن حرفی که می‌خوانم هر آن حرفی که می‌خوانم، بُود مجموعه اسماء»  
(ولی، ۱۳۸۹: ۷۶).
- «هر آن قضیه که مشکل نمود سهل آمد هر آن حدیث که دشوار بود، آسان کرد»  
(عبید زاکانی، ۱۳۴۹: ۱۹۹).
- «کند قبیله دیگر حقوق او پامال هر آن قبیله که بر حق خویش واقف نیست»  
(بهار، ۱۳۶۵: ۱۱۲).

\*\*\*\*\*

«هر آن عاشق که گم گردد، هلا زنهار می‌گویم

بر خورشید برق‌انداز بی زنهار می‌گویم»  
(مولوی، ۱۳۷۴: ۴۱۴).

«بُود مجموعه اسماء، هر آن حرفی که می‌خوانم

هر آن حرفی که می‌خوانم، بُود مجموعه اسماء»  
(ولی، ۱۳۸۹: ۷۶).

۵- در کلام منظوم، شیوه بلاغی سخن و خارج نشدن از توانش های وزنی، گاه شاعر را وامی دارد نوعی گسست در گروه های اسمی ایجاد کند. این گسست گاه عمداً و گاه به سبب ضرورت وزنی است که در مواردی سخن را با تعقید همراه می کند و دریافت آن را برای خواننده صعب و دشوار می نماید؛ مثلاً گاهی بین صفت اشاره و موصوف آن فاصله می افتد. این شیوه از گذشته تا به امروز در متون فارسی یافت می شود، هر چند در متون معاصر، کم کاربردتر از دوره های پیشین است؛ مثلاً:

«هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند و این هر دو رهبرند، قضا و قدر مرا»  
(قبادیانی، ۱۳۵۷: ۱۹۶).

در این مثال، بین صفت اشاره «این» و موصوف آن (قضا و قدر) فاصله افتاده است.

«و گرچه بر رخ شیرین و در دل خسرو نه حُسن، بود چنان و نه عشق بود چنین»  
(امیرمعزی، ۱۳۴۱: ۱۱۸).

«در ملک زمینش نبوده عار باری چو ملک باشی این چنین»  
(انوری، ۱۳۳۷: ۸۶).

«ماه رویی و آفتاب جبین آدمی زاده کس ندید چنین»  
(عراقی، ۱۳۳۸: ۱۴۰).

«که گویند برگشته باد آن زمین کزو مردم آیند بیرون چنین»  
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۶: ۴۶۶).

«گفتم چنین پدر، پسری بایدش چنان گفتا چنان پسر، پدری باشدش چنین»  
(ایرج میرزا، ۱۳۴۲: ۸۸).

در نمونه اخیر، بین صفت های اشاره «چنان» و «چنین» و موصوف آن ها (پسری، پدری) فاصله افتاده است.

«آصف فرخنده پی را بر سر دیوان گماشت خود سلیمانی چنان را آصفی باید چنین»  
(سلیمان ساوجی، ۱۳۳۸: ۲۹)

«آن که بر نقاش کُن بر لوح هستی زد قلم در نگارستان دنیا صورتی باید چنین»  
(سیف فرغانی، ۱۳۹۲: ۷۱)



«خود نیندارم وفا آید ز من رو و مویی گر مرا باشد چنین»  
(همان: ۳۳۵).

«بوسه‌ای درخواست کردم از لبش گفت یعنی بی‌بها باشد چنین»  
(همان).

در مثال اخیر، بین صفت اشاره «چنین» و موصوف آن (بی‌بها) فاصله افتاده است (بی‌بها... چنین).

۶- بررسی سیر تاریخی مقوله‌های دستوری، این امکان را در اختیار خواننده قرار می‌دهد تا دریابد که برای هر یک از مقوله‌ها، در یک دوره، نسبت به دوره‌های پیشین چه اتفاقی افتاده است. آیا نسبت به قبل بسامد بالاتری یافته‌اند یا اینکه کم کاربرد و نایاب شده‌اند. مطالعه درباره صفت اشاره «ایدون» نشان داده است که این صفت تا دوره نخستین فارسی دری استعمال فراوان داشته، اما بعد از آن، رفته‌رفته از حوزه زبان محو شده است تا اینکه در دوره معاصر، تقریباً اثری از آن نیست؛

«به فصلی ایدون کز خاربن برآید گل نواخت باید بر گل سرود خارکنا»  
(بهار، ۱۳۶۵: ۵۵).

۷- گاهی صفت اشاره با اسم خاص می‌آید. هرچند این کاربرد که در دوره‌های پیشین چشمگیرتر بود، در چند قرن اخیر هم استعمال دارد تا جایی که در ادبیات روزمره هم نمونه‌هایی از این استعمال را بارها و بارها دیده یا شنیده‌ایم. جملاتی نظیر «این علی عجب آدم باحالی است!» و «این حسین چه خوب بازی می‌کند!»؛ مثل:

- «ایشان گفتند که این نوح دیوانه است» (طبری، ۱۳۵۶: ۱۴۸۰).

- «شی این فرخان به خواب دید» (عتیق نیشابوری، ۱۳۹۰: ۳۱۵).

«از تنور دل ما دود برآید، به دو چشم مگر این نوح ندانست که توفانی هست؟»  
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۱۲۰).

«خواست کین ایرج دین را ز سلم و تور کفر این منوچهر مؤید کار نیرم کرد باز»  
(قآنی، ۱۳۸۷: ۸۸).

۸- صفت اشاره چه با اسم جمع و چه با صیغه جمع، همیشه مفرد می آید. این شیوه نسبت به دوره‌های پیشین تغییری نداشت و در چند قرن اخیر نیز همچنان به قوت خود باقی است؛ مثلاً:

- «نخواهند گذاشت آن قوم که هیچ کار بر قاعده راست برود» (بیهقی، ۱۳۷۸: ۹۳).

- «و این عرب به تابستان اینجا بیشتر باشد» (حدود/العالم، ۱۳۴۰: ۹۹).

- «دل این مردمان نواحی به خویشتن کشید» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

«دیومردم بین که خود را چون ملایک ساختند

با چنین دیوان بگو بند سلیمان وار کو»

(سنایی غزنوی، ۱۳۳۶: ۱۹۹).

\*\*\*\*\*

«مایه بستان از این چنین مردم

کز پی سود خود زبان توآند»

(سیف فرغانی، ۱۳۹۲: ۱۹۱).

«چنین ذرهای پر قیمت اسیری

به گوش مردم نادان چه لایق»

(اسیری لاهیجی، ۱۳۵۷: ۳۱۴).

«نفس آخر این ملت محکوم به مرگ

در شمار است بدافزاده و بداحوال است»

(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۱۴۸).

«پایه بنیان این ملت تو باشی پایدار

اعظم ارکان این دولت تو باشی جاودان»

(محتشم کاشانی، ۱۳۹۳: ۶۴).

«خراب کردند این قوم ملک ایران را

به باد دادند آیین و دین و ایمان را»

(فراهانی، ۱۳۸۰: ۷۸).

«سرکشان بگذار تا گردند پامالِ غرور

گردن این قوم خواهد بار استغنا شکست»

(بیدل دهلوی، ۱۳۹۶: ۲۸۱).

۹- صفت اشاره گاهی در جایگاه وابسته وابسته واقع می شود. چنین کاربردهایی در متون گذشته و معاصر به وفور یافت می شود؛ مثلاً: «حرف این مردمان» (این: وابسته وابسته، صفت مضاف الیه).

- «مهر آن شاه گزینگر که تو را آرزوی شرف و جاه و فر است» (سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۸۱).
- «وَر سِراپَردهٔ آن شاه کز انگشت نفاذ ماه را پرده‌دردی کرد و قبادوزی کرد» (انوری، ۱۳۳۷: ۱۶۳).
- «خرامان بر دَرِ آن باغ شد شاه کنیزان چون ستاره در پی ماه» (سلمان ساوجی، ۱۳۳۸: ۶۶).
- «مردم آن سرزمین، یکسره خُرد و بزرگ بنده و آزاد و شاه، مرد و زن و شیخ و شاب» (فراهانی، ۱۳۸۰: ۳۳۵).
- «هر که دمی به یاد آن دلبر مه‌لقا زند شاه پیاده بر درش، آید و مرحبا زند» (دهلوی، ۱۳۴۳: ۲۸۱).
- «پادشاه و گدا نشسته به هم ذوق آن شاه و این گدا دریاب» (ولی، ۱۳۸۹: ۱۰۴).
- «از غبار خط، رخ آه ماه می‌بالد به خویش آن چنان کز گرد لشکر شاه می‌بالد به خویش» (صائب تبریزی، ۱۳۶۸: ۱۲۱).
- «عمادالکتاب یکی از وسایل انتشار این شیوه بود» (مستوفی، ۱۳۸۹: ۱۸۳).

۱۰- صفت‌های اشاره «چنین و چنان» غالباً با تکواژ گسسته «ی» همراه می‌شوند. در چند دهه اخیر، این شیوه کاربرد چشمگیرتر است؛ برای نمونه: «چنین رفتاری (چنین...ی).

- «چنین رادی، چنین آزاده‌مردی ندانم بر چه طالع زاده مادر» (فرخی سیستانی، ۱۳۷۴: ۱۱۲).
- «چون سنایی عاشقی تا کی بُود با چنین یاری فراموش شما» (سنایی غزنوی، ۱۳۳۶: ۱۰۲).
- «مرا یاری است کز من یاد نارد که دارد این چنین یاری دریغا» (عراقی، ۱۳۳۸: ۲۰۸).
- «تو که مردی، نمی‌کنی صبری چه کنی بر زنان چنین جبری» (اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۳۷).
- «ساقی بده شرابم، کاندرا چنین بهاری نتوان شراب خوردن، بی‌مطربی و یاری» (همان: ۱۲۰).

#### ۴- تحلیل صفت پرسشی از نظر کاربرد و ساختار

۱- می‌دانیم که تکواژ، کوچک‌ترین واحد دستوری یا معنایی زبان است که گاهی آزاد و گاهی به صورت وابسته ذکر می‌شود. یکی از این تکواژهای دستوری که در زبان فارسی بسیار یافت می‌شود، تکواژ گسسته است. هرچند این تکواژ فقط یک مفهوم دستوری را بیان می‌دارد، اما بین عناصر آن فاصله می‌افتد؛ مثلاً در زبان آموزشی معیار، صفت‌های پرسشی «چه» و «چگونه» با تکواژ گسسته «ی» می‌آیند و روی هم رفته مفهوم پرسش را بیان می‌کنند؛ مثل: «چه کتابی را خواندی؟» (چه...ی = تکواژ گسسته). می‌بینیم که «ی» جزء اصلی صفت پرسشی است و هرگز در زبان معیار نمی‌گوییم: «چه کتاب را خوانده‌ای؟». هرچند استفاده از تکواژ گسسته «ی» در متون گذشته فراوان به چشم می‌آید، اما در زبان آموزشی معیار، بسامد بیشتری دارد؛ مانند:

«چه کاری برآید ز دستِ من اکنون      که شد کارم از دست و از دستِ کارم»  
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۴: ۵۲۵).

«چو کار تو ز امروز ماند به فردا      چه کاری کنی چون به فردا نمایی»  
(همان: ۲۱۵).

«خیال آشنایی بر دلم نگذشته بود اول      نمی‌دانم چه دستی طرح کرد این آشنایی را»  
(همان: ۱۱۴).

«چه حله‌ای است گرانتر ز حلیت دانش      چه دیبه‌ای است نکوتر ز دیبه‌ عرفان»  
(همان: ۹۱).

«فقر و بدبختی و بیچارگی و خون جگر      چه غمی بود که این خاطر ناشاد من است»  
(فرخی یزدی، ۱۳۷۸: ۱۱۲).

- «گفت: حجاج چگونه مردی است؟ آن مرد گفت: لعنت بر وی باد» (عوفی، ۱۳۷۲: ۴۸).

«چه زنگی می‌توان از دل ستردن با سیه‌رویی

چه کاری می‌توان از پیش بردن با تن آسانی»  
(اعتصامی، ۱۳۷۳: ۲۲۵).

۲- صفت پرسشی «چه»، هم با موصوف مفرد و هم با موصوف جمع ذکر می‌شود؛ مثلاً در جملات «چه کسی را می‌گویی؟» و یا «چه کسانی را می‌گویی؟»، موصوف به ترتیب به

صورت مفرد و جمع آمده‌است که استعمال هر دو شکل، چه در متون گذشته و چه در ادبیات معاصر، رایج و پربسامد است؛ مثلاً:

«ندانم که شب را چه احوال بود؟» شبی بود یا خود یکی سال بود»

(نظامی گنجوی، ۱۳۴۳: ۳۴۱).

«چه جرم رفت که با ما سخن نمی‌گوید؟» چه دشمنی است که با دوستان نمی‌سازد؟»

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۶: ۵۷۸).

«بر دوستان رفته چه افسوس می‌خورم» با خود اگر قرار اقامت نداده‌ایم»

(صائب تبریزی، ۱۳۶۸: ۲۴۵).

«زندگانی چگونه باید کرد؟» چه کسان را نمونه باید کرد؟»

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۱۸۱).

۳- صفت پرسشی «چندم» بیشتر به صورت پسین می‌آید، هر چند شکل پیشین آن هم استعمال دارد؛ مثال: «کتاب چندم؟»، «چندم کتاب؟». نوع پیشین این کاربرد، در متون فارسی بسیار نادر است و در چند دهه اخیر، تقریباً منسوخ شده‌است؛ مانند:

- «اصل نان از کدام گندم است و از خمیر چندم؟» (حمیدی، ۱۳۶۵: ۸۹).

۴- صفت پرسشی «کدامین» چه در دوره‌های پیشین و چه در آثار چند قرن اخیر، معمولاً پیش از موصوف خود می‌آید؛ مانند:

«در کدامین خاطری آید چنین تهذیب شغل؟»

از کدامین همتی گنجد چنین ترتیب کار؟»

(امیر معزی، ۱۳۴۱: ۹۹).

«خسرو کدامین خس بُود، گر سوزد عشق از پس بُود»

یک ذره آتش بس بُود، صد خرمن خاشاک را»

(دهلوی، ۱۳۴۳: ۱۵۷).

\*\*\*\*\*

«ای ز هر در به حضرت تو دری» با تو باز آیم از کدامین در؟»

(سیف فرغانی، ۱۳۹۲: ۷۵).

«کدامین مور باشم من که روزی» سخن پیش سلیمانم بر آید»

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۳۶۰).

«از کدامین جنس می‌خواهم امیر تا بگویم دامن خود را بگیر»  
(ایرج میرزا، ۱۳۴۲: ۴۰).  
«ندانم آهوی دشت حرم را کدامین بی‌مروت کرده بسمل»  
(فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۹۷).

۵- صفت پرسشی «چند» همیشه با موصوف مفرد و بدون «ی» نکره می‌آید. این شیوه کاربرد از گذشته تا به امروز تغییری نکرده است. در نمونه‌های زیر، شکل ثابت این کاربرد را با تکیه بر سیر تاریخی آثار به‌صراحت می‌توان دید:

«چند تن پروردن؟ ای از عالم دل بی‌خبر  
چون دلت ویرانه است، این آب و گل آباد چیست؟»  
(دهلوی، ۱۳۴۳: ۱۹۶).

«رنگ و بو در نظرت چند نقاب آراید؟  
باخبر باش همین صورت عریان گل است»  
(بیدل دهلوی، ۱۳۶۹: ۲۵۵).

۶- صفت پرسشی «کدام» هم با موصوف مفرد و هم با موصوف جمع و بدون «ی» نکره ذکر می‌شود. کاربرد این صفت با موصوف جمع در ادبیات معاصر بسیار نادر و در زبان آموزشی معیار، نایاب است:

«کدام شاه تو را دید در میانه صدر  
که بر بساط تو بوسه نداد و چهره نسود؟»  
(امیر معزی، ۱۳۴۱: ۲۶۳)

«کدام جان که قضاش از ورای چرخ نبرد؟  
کدام تن که فناش از فرود خاک نهشت؟»  
(انوری ابیوردی، ۱۳۳۷: ۲۱۵).

«کدام روز که پیش در تو خاقانی  
شهیدوار به خونابه درنمی‌گردد»  
(خاقانی شروانی، ۱۳۶۹: ۱۷۳).

«غلط گفتم ای مه کدام آشنایان؟  
که هیچ آشنا بی‌ریایی نیستم»  
(همان: ۱۴۵).

«ز سر غیب کس آگاه نیست، قصه مخوان  
کدام محرم دل ره در این حرم دارد؟»  
(حافظ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۱۹).

- «**کدام پرده** بماند درست و پوشیده بدین طریق که آن ترک پرده‌در بگذشت»  
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۱۳۹).
- «**کدام دیده** خوبار شد عنان‌گیرش که دورمانده من هیچ از آن سفر نرسید»  
(دهلوی، ۱۳۴۳: ۹۹).
- «آفتاب از **کدام سمت** دمید؟ که تو امروز یاد ما کردی»  
(ایرج میرزا، ۱۳۴۲: ۴۸).
- «حذر کنید ز انجام عیش این محفل **کدام شیشه** که آخر نزد به سنگ شراب؟»  
(بیدل دهلوی، ۱۳۶۹: ۱۳۴).
- «**کدام قشنه** بنوشید از سوی تو آب؟ **کدام گوسنه** در سفره تو خورد طعام؟»  
(اعتصامی، ۱۳۷۳: ۱۹۹).

۷- گاهی صفت پرسشی «چه» بدون «ی» ذکر می‌شود. این شیوه در دوره‌های پیشین نسبت به یک دهه اخیر، بسامد بیشتری دارد و در زبان آموزشی معیار، اصلاً یافت نمی‌شود:

- «آن بیت که آن اقوام می گفت... چه معنی دارد؟» (منور، ۱۳۶۶: ۱۶).
- «این فلان را... چه مایه دستگاه باشد از زر نقد؟» (طوسی، ۱۳۷۶: ۵۰).
- «تا نگوئی که پدر و مادر را بر من چه حق است؟» (عنصرالمعالی، ۱۳۵۹: ۲).
- «از درد ما چه فکر و ز احوال ما چه باک؟ آن را که دل مقید و پا در کمند نیست»  
(عبید زاکانی، ۱۳۴۹: ۲۹).
- «زاهد چه فیض می برد از شعر من حزین؟ با این سفال صحبت ریحان چه می کند»  
(حزین لاهیجی، ۱۳۸۵: ۳۱۸).
- «صائب چه خیال است نیفتد به زبان‌ها هر شعر که آید به زبان قلم تو»  
(صائب تبریزی، ۱۳۶۸: ۱۵۱).
- «می شود صاحب آوازه ز یکدستی شعر این چه حرف است که یک دست ندارد آواز؟»  
(همان، ۲۴۵).
- «محتشم با آنکه مشتاق‌اند خوبان شعر را یار بیزار است ز اشعارت چه اشعارست این؟»  
(محتشم کاشانی، ۱۳۹۳: ۴۱۳).

۸- در چند قرن اخیر، صفت پرسشی «چه» در ساخت واژه مشتق- مرکب استعمال دارد؛ مثل: «چه کاره»، «چه پیشه». این شیوه کاربرد در متون پیشین بسیار نادر است:

«سؤال کردم از خادمی که این کس کیست؟ چه کاره باشد و این محفل از کیان آراست»  
(فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۴).

۹- صفت پرسشی گاهی در جایگاه وابسته و گاهی در جایگاه وابسته و وابسته واقع می شود. این شیوه کاربرد از گذشته تا امروز در متون فارسی یافت می شود؛ مثل: «کدام مرد؟» (کدام: وابسته) و «حرف کدام مرد؟» (کدام: وابسته و وابسته، صفت مضاف‌الیه):

\* وابسته:

«کدام فهم تو را دید کاو نگشت شکار؟ کدام شیر تو را دید کاو نگشت شغال؟»  
(امیر معزی، ۱۳۴۱: ۱۱۸).

\* وابسته:

- «و نیز کدام نکوکاری را این منزلت تواند بود؟» (منشی، ۱۳۶۲: ۸).

\* وابسته و وابسته:

- «گفتم چشم بد کدام ناظر بر آن ریاض... باز خورد؟» (حمیدی، ۱۳۶۵: ۸۱).

\* وابسته:

«خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است؟»

چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است؟»  
(حافظ شیرازی، ۱۳۶۹: ۸۸).

\*\*\*\*\*

«گریخت عقل ز سودای عشق بر حق تو چه طاقت آرد زالی نبرد تهمتتی»  
(دهلوی، ۱۳۴۳: ۳۶۰).

«کدام دانه فرورفت در زمین که نرست؟ چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟»  
(مولوی، ۱۳۷۴: ۱۰۴).

«خون هزار دل ز لب موج می زند لعل تو را به باده حمرا چه احتیاج؟»  
(حزین لاهیجی، ۱۳۸۵: ۲۵۰).

«کدام میکده دیگر خمار من شکند؟ شراب حسرتم از لعل می چکان چه دهی؟»  
(همان: ۲۹۰).



۱۰- صفت‌های پرسشی مرکب مثل «چه قدر، چه اندازه، چه مقدار، چه جور، چطور و...» نسبت به دوره‌های پیشین کاربرد فراوان‌تری دارد و در چند قرن اخیر، بسامد بیشتری یافته است؛ مثلاً صفت پرسشی «چه جور» مختص ادبیات امروزی است: «چه جور کتابی را خوانده‌ای؟». اما در متون کهن، به سختی می‌توان برای همه این صفت‌ها مثالی یافت:

«ندانی آنکه به صورت چه قدر بُد زیبا؟! ندانی آنکه به قامت چگونه بُد رعنا؟!»  
(میرزاده عشقی، ۱۳۳۰: ۱۴۸).

\*\*\*\*\*

«سعی همت را ز بی مغزان چه مقدار آیت است؟»

هر که را گردید سر بر لغزشی زد پای ما  
(بیدل دهلوی، ۱۳۶۹: ۲۵۱).

«نشد خالی دل پُر خون ز چشم خون‌فشان صائب»

گل ابری از این دریا چه مقدار آب بردارد؟  
(صائب تبریزی، ۱۳۶۸: ۲۸۸).

## ۵- تحلیل صفت تعجیبی از نظر کاربرد و ساختار

۱- در یکی دو دهه اخیر، صفت‌های تعجیبی «چه» و «عجب» غالباً با جزء گسسته خود (ی) همراه می‌شود و به صورت «چه... ی» و «عجب... ی» به کار می‌رود. صفت‌های پرسشی «چه» و «چگونه» هم همین ویژگی را دارند که در بخش‌های پیشین، توضیح آن ذکر شد:

«می‌دان که درون تو مثال غاری است و اندر پس آن غار عجب بازاری است»  
(مولوی، ۱۳۷۴: ۳۲۳).

«عجب دلی که به عشق بُت است پیوسته عجب تر اینکه بُتش پیش اوست بنشسته»  
(همان: ۲۹۱).

«ببین که بر سر راه نسیم باد بهاری چه نافه‌های تтары نهاده‌اند بر آذر»  
(سلمان ساوجی، ۱۳۳۸: ۵۳).

«بهارا چه مطبوع و خرم بهاری چه دلکش نسیمی، چه زیانگاری»  
(بهار، ۱۳۶۵: ۴۹).

\*\*\*\*\*

«عجب حالی است حال من که در آینه دوران

نمی بینم ز یک تن صورت غمخواری و یاری»

(محتشم کاشانی، ۱۳۹۳: ۱۴۳).

- «چه فاجعه ای است در آن لحظه که یک مرد می گرید!» (شریعتی، ۱۳۴۹: ۱۲۸).

- «و حال می فهمم که چه اسم زشتی! کهکشان یعنی از آنجا گاه می کشیده اند!» (همان: ۱۲۹).

۲- واژه «چه قدر» در دوره های پیشین کمتر در نقش صفت تعجیبی استعمال داشته است.

این کاربرد بیشتر مربوط به دوره مورد مطالعه، به ویژه دو سه قرن اخیر است. به همین دلیل، فقط از دوره مورد مطالعه نمونه ذکر کرده ایم:

«گفت نه این چه قدر طنّاز است! چه زبان باز و حيله پرداز است»

(ایرج میرزا، ۱۳۴۲: ۸۸).

«ذوق گدا ز دل چه قدر زور داشته است انگور را ریشه بر آورد تاک ما»

(بیدل دهلوی، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

«سیر، یک روز طعنه زد به پیاز که تو مسکین چه قدر بدبویی!»

(اعتصامی، ۱۳۷۳: ۱۲۹).

«هر لحظه فلک لعبتی از پرده برآرد این پیر خرف بین چه قدر طفل مزاج است!»

(حزین لاهیجی، ۱۳۸۵: ۱۹۸).

۳- صفت تعجیبی گاهی وابسته قید، گاهی وابسته مسند، گاهی وابسته نهاد و... است؛

مانند:

- «چه گل هایی که پژمردند!» (وابسته نهاد) و «چه گل هایی را که پژمردند!» (وابسته مفعول):

وابسته قید:

«چه خوش گفت مزدور با آن خدیش مکن بد به کس، گر نخواهی به خویش»

(رودکی، ۱۹۸۴ م.: ۱۸۰).

وابسته مسند:

«گوشوارش به پناه خم زلف خوشه در سایه عقرب چه خوش است»  
(خاقانی شروانی، ۱۳۶۹: ۷۵).

وابسته مسند:

- «حجاج بخندید و گفت: **عجب کاری!**» (عوفی، ۱۳۷۲: ۸۸).

وابسته قید:

«ساقی به چند رنگ می اندر پیاله ریخت  
این نقش‌ها نگر که چه خوش در کدو بیست!»  
(حافظ شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۹۰).

وابسته قید:

«پیاله‌ام به لب و خون چکان ز دیده من  
چه خوش همی خورم آن باده‌های خون‌آمیز»  
(دهلوی، ۱۳۴۳: ۳۲۴).

### نتیجه‌گیری

با پژوهشی که در این حوزه، یعنی کاربرد و ساختار صفت‌های اشاره، پرسشی و تعجبی انجام شد، می‌توان نتایج زیر را ارائه داد:

۱- در چند دهه اخیر، استفاده از صفت‌های اشاره مرگب با ساخت تازه و بدیع، پرکاربردتر از دوره‌های پیشین است؛ صفت‌هایی مثل: این جور، آن جور، این طور، آن طور، این همه و آن همه.

۲- الگوی ساخت «صفت اشاره + ی» از گذشته تا امروز تنها در صفت‌های نسبی محدودی مثل «این چینی، آن چنانی، این همانی و...» دیده می‌شود و اتفاق خاصی در این حوزه نیفتاده است.

۳- هرچند معمولاً پیش از صفت‌های اشاره، وابسته پیشین دیگری ذکر نمی‌شود، اما با مطالعه آثار متعدد به این نتیجه رسیدیم که گاهی چنین اتفاقی هم ممکن است بیفتد؛ مثل: «هر آن آدم، همه این آدم‌ها».

- ۴- با مطالعه در این حوزه و آثار متعدد به این نتیجه رسیده‌ایم که گاهی بین صفت اشاره و موصوف آن فاصله ایجاد می‌شود. این شیوه در آثار یکی دو قرن اخیر هم به شکل کمرنگ‌تری دیده می‌شود.
- ۵- همراهی صفت اشاره با اسم خاص، همچون دوره‌های پیشین است و تحوّل چندانی در این زمینه اتفاق نیفتاد.
- ۶- استفاده از صفت پرسشی «چندم» به صورت وابسته پیشین، در چند قرن اخیر بسیار کم کاربردتر از دوره‌های پیشین است.
- ۷- صفت‌های پرسشی «کدام و چند» هرگز همراه با «ی» نکره در چند قرن اخیر یافت نشد.
- ۸- استفاده از صفت‌های پرسشی مرکب، مثل «چه قدر، چه مقدار، چه تعداد...» در این قرن بسیار پر کاربردتر از دوره‌های پیشین است.
- ۹- واژه «چه قدر» تنها در چند دهه اخیر به عنوان صفت تعجبی به کار گرفته می‌شود و در دوره‌های پیشین، کمتر در چنین جایگاهی دیده می‌شود.

### منابع و مأخذ

- ابن منور، محمد. (۱۳۶۶). *اسرار التوحید تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی*. ج ۱. چ ۱. تهران: آگاه.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵). *دستور زبان فارسی*. چ ۲. تهران: سمت.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۱). *دستور تاریخی زبان فارسی*. چ ۳. تهران: سمت.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری. (۱۳۹۴). *دستور زبان فارسی*. چ ۱. تهران: فاطمی اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). *روزها*. چ ۲. تهران: یزدان.
- اسیری لاهیجی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۵۷). *دیوان اسیری لاهیجی*. به کوشش برات زنجانی. چ ۱. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- اعتصامی، پروین. (۱۳۷۳). *دیوان پروین اعتصامی*. شرح شهرام رجب‌زاده. چ ۲. تهران: قدیانی.
- امیرمعزی، محمدبن عبدالملک. (۱۳۴۱). *دیوان اشعار*. به کوشش عباس اقبال. چ ۱. تهران: ابن سینا.

- انوری ایبوردی، علی بن محمد. (۱۳۳۷). *دیوان اشعار*. به کوشش محمدتقی مدرس رضوی. چ ۱. تهران: کتابخانه سنایی.
- ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۸۷). *دستور زبان فارسی امروز*. چ ۸. تهران: نشر قطره.
- ایرج میرزا، جلال الممالک. (۱۳۴۲). شرح محمدجعفر محجوب. چ ۵۱. تهران: انتشارات اندیشه.
- اوحدی مراغه‌ای، اوحدالدین. (۱۳۴۰). *کلیات*. به کوشش سعید نفیسی. چ ۱. تهران: انتشارات جام جم.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۶۰). *توصیف ساختمان دستور زبان فارسی*. چ ۱. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بلخی، حمیدالدین. (۱۳۶۵). *مقامات حمیدی*. به کوشش رضا انزابی نژاد. چ ۱. تهران: نشر دانشگاهی.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۶۵). *دیوان بهار*. چ ۱. تهران: ققنوس.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۶۹). *کلیات بیدل*. به کوشش حسین آهی. چ ۱. تهران: انتشارات فروغی.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷۸). *تاریخ بیهقی*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. ج ۲. چ ۵. تهران: انتشارات صفیعلی شاه.
- تاریخ سیستان*. (۱۳۸۹). چ ۱. تهران: اساطیر.
- جامی، عبدالرحمان. (۱۳۹۵). *بهارستان*. چ ۲. تهران: انتشارات خلاق پل.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۹). *دیوان حافظ*. شرح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی. چ ۱. تهران: زوار.
- حدود العالم*. (۱۳۴۰). به کوشش منوچهر ستوده. چ ۱. تهران: چاپ تهران.
- خاقانی شروانی، افضل بن بدیل. (۱۳۶۹). *دیوان خاقانی*. شرح ضیاءالدین سجادی. چ ۳. تهران: زوار.
- خزائلی، محمد. (۱۳۵۱). *دستور زبان فارسی*. چ ۲. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۸۱). *دستور زبان فارسی*. چ ۱. تهران: مهتاب.
- خواجوی کرمانی، کمال‌الدین محمود. (۱۳۳۶). *کلیات خواجو*. به کوشش احمد سهیلی خوانساری. چ ۱. تهران: کتاب‌فروشی محمودی.
- خیام‌پور، عبدالرسول. (۱۳۸۹). *دستور زبان فارسی*. چ ۱۵. تهران: ستوده.

- دهلوی، امیر خسرو. (۱۳۴۳). *دیوان اشعار*. سعید نفیسی. چ ۱. تهران: جاویدان.
- رودکی، ابو عبدالله جعفر. (۱۹۸۴ م.). به کوشش براگینسکی. چ ۱. مسکو: دانش.
- رونی، ابوالفرج. (۱۳۸۲). *دیوان ابوالفرج رونی*. شرح اکبر ایرانی. چ ۱. تهران: اهل قلم.
- زاکانی، عبید. (۱۳۴۹). *کلیات*. به کوشش عباس اقبال. چ ۱. تهران: انتشارات اقبال.
- ساوجی، سلمان. (۱۳۳۸). *کلیات سلمان*. به کوشش مهرداد اوستا. چ ۱. تهران: زوار.
- سعد سلمان، مسعود. (۱۳۶۲). *دیوان مسعود سعد سلمان*. به کوشش رشید یاسمی. چ ۲. تهران: امیر کبیر.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۶). *کلیات سعدی*. چ ۶. تهران: ققنوس.
- سنایی غزنوی، مجدودبن آدم. (۱۳۳۶). *دیوان سنایی*. به کوشش مظاهر مصفا. چ ۱. تهران: امیر کبیر.
- سوزنی سمرقندی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۳۸). *دیوان اشعار*. به کوشش ناصرالدین شاه حسینی. چ ۱. تهران: امیر کبیر.
- سیدای نسفی، میر عابد. (۱۳۸۲). *دیوان اشعار*. به کوشش حسن رهبری. چ ۱. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- شریعت، محمد جواد. (۱۳۹۳). *دستور زبان فارسی*. چ ۴. تهران: اساطیر.
- شریعتی، علی. (۱۳۴۹). *کویر*. چ ۲. تهران: شرکت انتشار.
- صائب تبریزی، محمد علی. (۱۳۶۸). *دیوان اشعار*. به کوشش محمد قهرمان. چ ۱. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۸۱). *دیوان اشعار*. به کوشش مهدی نورمحمدی. چ ۱. تهران: انتشارات سنایی.
- عتیق نیشابوری، ابواسحاق. (۱۳۹۰). *قصص الأنبياء*. ترجمه نعمت‌ا... جزایری، صادق حسن‌زاده و حسین حسن‌زاده. چ ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عراقی، فخرالدین ابراهیم. (۱۳۳۸). *کلیات*. به کوشش سعید نفیسی. چ ۱. تهران: جام‌جم.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۸۴). *دیوان اشعار*. چ ۱. تهران: علم.
- عوفی، سدیدالدین محمد. (۱۳۷۲). *دیوان اشعار*. به کوشش مظاهر مصفا. چ ۱. تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی.
- عنصرالمعالی، قابوس بن اسکندر. (۱۳۵۹). *قابوسنامه*. شرح غلامحسین یوسفی. چ ۱۵. تهران: علمی.

- غالب دهلوی، اسدالله. (۱۳۸۹). *دیوان اشعار*. شرح سیدتقی عابدی. چ ۱. تهران: انتشارات باز.
- غزالی توسی، ابوحامد محمد. (۱۳۶۱). *کیمیای سعادت*. به کوشش حسین خدیوچم. چ ۲. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- فراهانی، ادیب‌الممالک. (۱۳۸۰). *دیوان ادیب‌الممالک*. شرح مجتبی برزآبادی. چ ۲. تهران: فردوس.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۴۸). *دستور امروز*. چ ۱. تهران: انتشارات صفیعلی‌شاه.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۰). *دستور مختصر تاریخی زبان فارسی*. چ ۲. تهران: زوار.
- فرخی سیستانی، علی‌بن جلوغ. (۱۳۷۴). *دیوان اشعار*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چ ۳. تهران: زوار.
- فرخی یزدی، میرزا محمد. (۱۳۷۸). *دیوان اشعار*. به کوشش حسین مسرت. چ ۱. یزد: انجمن آثار و مفاخر استان یزد.
- فرغانی، سیف‌الدین محمد. (۱۳۹۲). *دیوان اشعار*. به کوشش ذبیح‌ا... صفا. چ ۲. تهران: فردوس.
- قآنی، میرزا حبیب. (۱۳۸۷). *دیوان اشعار*. به کوشش مجید شفق. چ ۱. تهران: انتشارات سنایی.
- قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۵۷). *دیوان اشعار*. به کوشش مهدی محقق. چ ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کلباسی، ایران. (۱۳۹۱). *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*. چ ۵. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کمال خجندی، مسعود. (۱۳۸۹). *دیوان اشعار*. به کوشش مجید شفق. چ ۱. تهران: انتشارات سنایی.
- لاهیجی، حزین. (۱۳۸۵). به کوشش ذبیح‌ا... صاحبکار. چ ۳. تهران: سایه.
- محتشم کاشانی، علی‌بن احمد. (۱۳۹۳). *دیوان اشعار*. به کوشش صادق همتی. چ ۳. تهران: انتشارات سمنگان.
- مستوفی، عبدا... . (۱۳۸۹). *شرح زندگانی من*. چ ۳. چ ۱. تهران: زوار.
- مشکوة‌الدینی، مهدی. (۱۳۸۹). *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*. چ ۱۱. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

- مقربی، مصطفی. (۱۳۷۲). *دستور زبان فارسی*. چ ۲. تهران: توس.
- منشی، نصرآ... (۱۳۶۲). *کلیله و دمنه*. شرح مجتبی مینوی. چ ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴). *دیوان شمس*. به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر. چ ۱. تهران: فردوسی.
- میرزاده عشقی، محمدرضا. (۱۳۳۰). *کلیات*. چ ۱. تهران: علمی.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۶). *تاریخ زبان فارسی*. ج ۳. چ ۳. تهران: نشر نو.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۴۳). *سبعه نظامی*. به کوشش حسن وحید دستگردی. چ ۳. تهران: علمی.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی. (۱۳۸۱). *دستور زبان فارسی ۱*. چ ۳. تهران: سمت.
- وراوینی، سعدالدین. (۱۳۷۳). *موزان نامه*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چ ۳۷. تهران: انتشارات صفیعلی شاه.
- ولی، شاه نعمت‌آ... (۱۳۸۹). *دیوان اشعار*. به کوشش سعید یوسف‌نیا. چ ۲. تهران: قدیانی.
- هاتف اصفهانی، سید احمد. (۱۳۷۲). *دیوان اشعار*. به کوشش حسن وحید دستگردی. چ ۱. تهران: نگاه.
- یغمایی، حبیب. (۱۳۵۶). *ترجمه تفسیر طبری*. ج ۱. چ ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.